

شاه را به ایجاد تغییرات راضی ساختند و برای در فشار گذاردن صدراعظم شیوه جدیدی پیشنهاد کردند و سرانجام او را وادار به پذیرفتن آن ساختند. آنان هیأت وزیران را به چهار گروه تقسیم کردند و یکی از وزرا را بعنوان «سرگروپ» مسئول آنها ساختند که این «سرگروپ» منزلی بالاتر از وزیران داشت. به این ترتیب، بار دیگر داودخان به کابینه بازگشت و در کنار علی محمدخان، عبدالمجید زابلی و فیض محمد زکریا مسئولیت سرگروهی را برعهده گرفت و در واقع به این ترتیب از نفوذ و نقش صدراعظم کاستند. سپس برای مقابله با گروههای سیاسی و آزادیخواهان مجلس طرح ایجاد یک حزب دولتی را با نام «کلوب ملی» ریختند. قصد آنها این بود که با دادن امکانات، جمعی از تحصیل کردگان و آزادیخواهان را در جامعه و مجلس شورا به کلوب جلب کنند و از اوج گرفتن دیدگاه آزادیخواهی جلوگیری کنند. سرانجام مقاومت گروهی از دانش اندوختگان و نمایندگان از شورا، سبب گشت که کلوب ملی کاری از پیش نبرد ولی داودخان که جمعی از مسئولان دولتی را در اختیار داشت، سرانجام با حمایت شاه، صدراعظم را وادار به تغییر روش ساخت. در واقع، فشارهای جناح داود و کلوب ملی از یک سو، و موضع گیریهای نمایندگان مستقل شورا از سوی دیگر، دست به دست هم داد و صدراعظم را در شرایطی قرار داد که در سال ۱۳۵۰ دست به یک رشته دستگیریها و زندانی کردنها زد.

عامل دیگری که داود برای کنار گذاردن شاه محمود از آن بهره جست عبارت بود از ماجرای «پشتونستان» پس از تجزیه هند به دو کشور و پیدایش پاکستان. در دوران امان الله خان کوشش‌هایی برای پیوند دادن سرزمین‌های پشتون نشین آنسوی مرز به افغانستان صورت گرفت که انگلیسی‌ها زیر بار نرفتند. با به قدرت رسیدن محمدنادر، او به انگلیسی‌ها تعهد سپرد که در این باره هیچ ادعائی مطرح نکند. محمد هاشم نیز در طول ۱۷ سال صدارت، خود را با این مسئله آشنا ساخت. تجزیه هند حساسیت برانگیز شد و جمعی در افغانستان موقع را برای طرح مسئله مناسب دیدند ولی حکومت جدید پاکستان در شرایطی نبود که در آغاز پیدایش بتواند پاسخ مثبتی بدهد. از این رو افغانستان در سازمان ملل با عضویت پاکستان مخالفت کرد و رابطه دو کشور به شدت تیره گشت. با اینکه محمد علی جناح متعهد شد که در وضع نیمه آزاد قبایل پشتون تغییری ندهد، ولی در سال ۱۹۴۹ منطقه پشتونستان را جزء تجزیه ناپذیر پاکستان اعلام کرد. دولت افغانستان دست به واکنش زد و با اینکه شورا قرارداد «دیورند» را لغو کرد ولی نتیجه‌ای حاصل نگشت. رویداد مزبور وسیله خوبی بود تا داودخان و پیرامونانش از آن برای کنار گذاردن شاه محمود و رسیدن به قدرت بهره جویند.

صدراعظم در شرایط آشفته زمان برای تثبیت موقعیت خویش در سال ۱۹۵۰ بدون مقدمه دست به دستگیری جمعی از سرشناسان تاجیک و هزاره و غیره زد و طی اعلامیه‌ای آنها را متهم به توطئه برای سقوط حکومت ساخت. این جمع که در اواخر دوران حکومت شاه محمود بازداشت شدند مدت ۱۴ سال بدون محاکمه در زندان ماندند؛ امری که

مطبوعات را به تصویب برساند تا افراد خارج از حکومت نیز بتوانند حق گرفتن امتیاز و انتشار روزنامه را به دست آورند. با تصویب قانون فقط در شهر کابل شش نشریه به نامهای: انگار - ندای خلق - وطن - نیلاب - ولس و آئینه امتیاز گرفتند و منشاء حرکتی جدید شدند.

با اینکه کمی پیش از این رویداد یا همزمان با آن هسته‌های برخی جریانهای سیاسی پا گرفته بود، ولی حضور علنی و فعالیت آنها با انتشار این نشریه‌ها در جامعه انعکاس یافت. در شکل گیری این جریانها و روزنامه‌های وابسته به آنها همچنان پدیده قومیت نقش عمده‌ای بازی می‌کرد. به عبارت دیگر، بیشتر عناصر تحصیل کرده و صاحب قلم پشتون، در این مرحله که به ظاهر جامعه به سوی دموکراسی گام برمی‌داشت، برای حفظ موقعیت و سلطه قومی خویش، برآن گشتند تا قالب‌های جدید را برای اجرای نظریات گذشته خود به خدمت بگیرند و با ایدئولوژی دموکراسی و حکومت دموکراتیک در راستای حفظ قدرت قوم پشتون برخورد کردند.

نخستین گروه سیاسی از این دست «حلقه ویش زلمیان» بود که پایه گذاران آن را بطور عمده نویسندگان پشتوزبان تشکیل می‌دادند که «نورمحمد تره‌کی» یکی از آنها بود. روزنامه‌های انگار و ولس هر دو ارگان این جریان به شمار می‌رفتند. این جریان در مجموع از داودخان حمایت می‌کرد. گروهی دیگر که «جریده وطن» ارگان آنها بود مرکب بودند از میرغلام محمد غبار^۱ (صاحب امتیاز)، سرورجویا، براتلی تاج، عبدالحی عزیز، میرمحمد صدیق فرهنگ^۲ و... با انتشار جریده «ندای خلق» به صاحب امتیازی دکتر محمودی جریان دیگری که تندتر از دو جریان قبلی بود به وجود آمد. هر سه جریان در ظاهر از حکومت مشروطه و اصول دموکراسی حمایت می‌کردند. کمی بعد، جمعیتی پدیدار گشت که به اعتباری جنبه نیمه سرّی داشت. نام آن «اتحادیه آزادی پشتونستان» بود و رهبری علنی آن را «غلام حیدرخان عدالت» برعهده داشت. از موضع گیریهای آن چنین برمی‌آمد که در قالب یک سازمان سیاسی با دیدگاه تند ناسیونالیستی به منظور بازگرداندن پشتونستان پاکستان به افغانستان به وجود آمده است ولی پایه گذار اصلی آن داودخان بود و به یاری این سازمان و سازمان «ویش زلمیان» برآن بود تا موجبات تثبیت موقعیت خود را برای دستیابی به صدراعظمی و بالاتر از آن فراهم آورد. جالب اینکه بیک کارمل رئیس جمهور کمونیست سالهای بعد نیز در آن عضویت داشت. او در آن زمان دانشجوی دانشکده حقوق بود.

داودخان با همه تلاشهای پنهانش احساس کرد که نمی‌تواند از پس شاه محمودخان برآید، از این رو صلاح کار را در آن دید که به عنوان وزیرمختار به لندن برود. محمد نعیم خان نیز وزیرمختار در پاریس گشت و آن دو تا سال ۱۳۴۹ خارج از کشور بودند. آنان پس از بازگشت به کابل همراه عبدالمجیدخان که پیش از آن سمت وزارت اقتصاد را داشت دست به فعالیتهایی برای جلب نظر شاه و فراهم ساختن موجبات برکناری شاه محمود خان زدند. داودخان برآن بود تا روندی را که لنگ لنگان در جهت دموکراسی به پیش می‌رفت متوقف سازد. از این رو

شدت عبدالمجیدخان وزیر معارف را به دلیل ندانستن زبان پشتومورد اعتراض قرار داد و داودخان او را از کابینه خود خارج ساخت.

اولین برنامه پنجساله

داودخان که برنامه دولت خود را بر دو اصل استوار ساخته بود زمانی که در کار پشتونستان با شکست مواجه گشت بر اصل دوم یعنی تهیه برنامه پنج ساله اقتصادی و سامان دادن به شرایط نامساعد اقتصاد افغانستان تکیه کرد. برای تهیه برنامه، عبدالملک عبدالرحیم‌زی وزیر مالیه که تحصیلات خود را در ترکیه انجام داده بود برگزیده شد. او کار برنامه‌ریزی را بدون آنکه ابزارهای نخستین و از جمله اطلاعات آماری لازم را در اختیار داشته باشد براساس گزارش‌ها و پیشنهادهای وزارتخانه‌ها که بیشتر جنبه رفع تکلیف داشت، قرار داد. او شیوه‌ای را که در ترکیه زمان آتاتورک با آن آشنا شده بود به کار گرفت و اساس را بر نقش دولت گذارد. این شیوه به شدت با روحیه داودخان که می‌خواست همه چیز را زیر نظر شخص خود داشته باشد هم‌آهنگ بود. سرانجام نخستین برنامه پنجساله به گونه‌ای شتابزده از جانب وزیرمالیه تهیه و با تصویب هیئت وزیران به اجرا گذارده شد. این برنامه نه تنها از نظر اطلاعات و آمار سخت بی‌پایه بود، بلکه در تخصیص اعتبار به بخش‌های مختلف و تناسب میزان اعتبارات و طرحها نیز، نیازها و واقعیت‌ها در آن مورد توجه قرار نگرفته بود. از جمله از یک اعتبار ۸/۵ هزار میلیون افغانی، پنجاه درصد آن به کار کشاورزی و آبیاری و فقط دودرصد به صنایع و معادن اختصاص داده شد. در مورد هزینه‌ها نیز واقعیت‌ها مورد نظر قرار نگرفته بود چنان که برای اجرای طرح گسترش زمین‌های کشاورزی به میزان ۱/۲۵۹/۰۰۰ جریب، هزینه آبیاری هر جریب فقط دو هزار افغانی در نظر گرفته شده بود که به هیچ وجه پاسخگو نبود.^۲ مشکلات بنیادی برنامه مزبور و خودداری بخش خصوصی از همکاری با آن به دلیل رفتار سُلطه‌گراانه حکومت، سبب گردید که برنامه در همان آغاز با ناکامی مواجه گردد. مشکل نبود اعتبار برای اجرای طرحها را باید عامل اساسی شکست برنامه دانست. وزیر مالیه با سفر به آمریکا کوشید همکاری آن دولت را جلب کند ولی پاسخ مثبتی دریافت نکرد. پس از مدتی محمد نعیم‌خان وزیر امور خارجه در جلسه هیأت دولت برنامه مزبور را از جهات مختلف مورد نقد قرار داد و سرانجام وزیرمالیه ناگزیر به استعفا گردید و در ژوئن ۱۹۵۷ به جرم تقلب و بی‌کفایتی دستگیر و زندانی گشت.

گفته شده است که دلیل موضع‌گیری در برابر او زندانی ساختنش به این اعتبار بوده که پیشنهاد کرده بود دارائی‌های محمد هاشم‌خان صدراعظم قدرتمند پیشین از خارج به کشور برگردانده شود و به مصرف اجرای برنامه پنج ساله برسد.

با زندانی شدن عبدالرحیم‌زی، کار برنامه پنجساله از وزارت مالیه گرفته شد و وزارتخانه جدیدی به نام «وزارت پلان» یا برنامه‌ریزی تأسیس شد و زیر نظر شخص صدراعظم قرار گرفت. وزارتخانه مزبور

می‌گرفت، قبایل پشتون آن سوی مرزها مجهز سازد و با هزینه‌های زیاد برای جلب آنها به پخش پول، ساعت و رادیو در بین آن جماعت پرداخت. ولی گرایش لازم در میان آنها به وجود نیامد، بلکه سران آن قبایل تمایل داشتند که از خودمختاری برخوردار باشند و به هیچ یک از دو دولت افغانستان و پاکستان رکاب ندهند.

داودخان کوشید با ایجاد رابطه نزدیک با آمریکا از آن کشور اسلحه و کمک دریافت کند، ولی آمریکا حاضر نبود از حمایت پاکستان دست بردارد. دولت تازه تشکیل شده پاکستان که به گونه غیر طبیعی از دو بخش شرقی و غربی تشکیل شده بود، از همان آغاز با موضع‌گیری بنگالی‌ها مواجه شد و ناچار تصمیم گرفت وحدت بخش غربی را به عنوان هسته مرکزی کشور جامعه عمل بهوشاند و از این رو در سال ۱۹۵۵ با اعلام یکپارچگی کامل سیاسی بخش غربی، به خودمختاری قبایل سرحد پایان داده شد و همه امیدهای حاکمان افغانستان برای رسیدن به نوعی تفاهم بر باد رفت. داودخان که حیثیت دولت خویش را در خطر می‌دید، برای آنکه نشان دهد مردم از برنامه او حمایت می‌کنند، دست به حادثه آفرینی زد و جمعی را واداشت تا در کابل، جلال‌آباد و قندهار به سفارت و کنسولگریهای پاکستان حمله کنند و پرچم را پائین بکشند. در پیشاور مردم آشفته گشتند و به کنسولگری افغانستان حمله بردند. در جریان این اوضاع کشورهای عربستان، مصر و عراق به صورت فعال به میدان آمدند تا به ماجرا خاتمه بخشند. حادثه آفرینی داودخان و دستیارانش در مجموع به زیان افغانستان پایان یافت زیرا با همه کوششهایی که به عمل آمد، دنیای خارج به جای برخورد به اصل اختلاف که مسئله پشتونستان بود، توجه خود را به مسئله بی‌حرمتی به پرچم معطوف ساخت و سرانجام دولت داودخان مجبور شد طی تشریفات پرچم پاکستان را با احترام در هر سه محل دوباره برافرازد. داودخان برای آنکه بتواند هیجان مربوط به پشتونستان را که می‌دانست به هیچ وجه امکان تغییر آن وجود ندارد زنده نگه دارد و در پرتو آن وضع خویش را تثبیت کند، «لویه جرگه» را که افرادش چون شورا از سوی حکومت دستچین شده بودند در سال ۱۹۵۵ تشکیل داد. او با برپائی این مجلس می‌خواست نشان بدهد که همه مردم سرزمین افغانستان از برنامه‌های او پشتیبانی می‌کنند. لویه جرگه در تأیید سیاست تلاش برای وابسته ساختن پشتونستان، به دولت اجازه داد از هر راه ممکن اسلحه لازم را برای مسلح ساختن نیروهای افغانستان فراهم سازد. با تصویب این پیشنهاد به گونه‌ای غیرمنتظره دروازه‌های افغانستان به روی شوروی باز شد و جنگ‌افزارهای بسیار از کهنه‌سلاحهای روسی روانه آنجا گشت که سالها بعد مورد استفاده کودتاجیان کمونیست قرار گرفت.

داودخان و دستیاران پشتون او در شرایطی که کشورشان برای رویارویی با یک کشور خارجی نیاز به وحدتی همه‌جانبه داشت، از روی تعصب شدید در جریان لویه جرگه بار دیگر نابخردانه در برابر زبان اصلی و فرهنگی، اداری، سیاسی افغانستان یعنی فارسی دری به موضع‌گیری پرداختند و رئیس لویه جرگه «محمد گلخان مومند» به

به منظور ارزیابی واقعی نیازها، توجه خود را به امر تهیه آمار معطوف ساخت؛ چیزی که اساس کار بود، ولی برای به اجرا گذاردن آن بار دیگر با موضع گیریهای برخی قبایل بویژه پشتونها که در کار نظام وظیفه و پرداخت مالیات از معافیت‌های استثنائی برخوردار بودند، مواجه شدند. سران پشتون همیشه کوشیده اند بدون هیچ سند و مدرکی جامعه پشتوزبان را اکثریت بدانند و از این‌روست که هیچگاه به انجام یک سرشماری جامع و علمی تن در نداده اند.

ارزیابی برنامه پنج ساله اول نشان داد که با وجود صرف هزینه بیشتر، در عمل هدفهای برنامه به نتیجه نرسیده و اعتبارها به نسبتی که در آغاز برنامه برای هر بخش پیش بینی شده بود مصرف نگشته و از جمله حجم قابل توجهی به کار راه سازی اختصاص یافته و همچنین بخشی از اعتبارهای برنامه‌ای در زمینه‌های خارج از چارچوب برنامه هزینه شده است.

اثرگذاری گرایش‌های قومی و اعمال نظر روسها در کار اجرای برنامه پنج ساله

روحیه سلطه طلب و برتری جویی سران پشتون حتی در اجرای برنامه پنج ساله بعنوان یک شاخص مهم در اختصاص دادن اعتبارات به منطقه‌های مختلف مورد توجه قرار داشت؛ پدیده‌ای که هر برنامه‌ریزی کلانی را با مشکل و نابسامانی مواجه می‌سازد. در برنامه پنج ساله اول که نیمی از اعتبارات به گسترش کشاورزی و آبیاری اختصاص یافته بود، تنظیم کنندگان برنامه بدون توجه به رابطه میان سرمایه گذاری و بهره‌وری، به منظور حمایت از منافع نیروهای قبایلی که حکومت بر آنها تکیه داشت، مبالغ سنگینی را در مناطقی هزینه کردند که درآمد لازم را نداشت. بطور مثال، در دو طرح بزرگ آبیاری وادی هلمند و ننگرها، هزینه‌های زیادی انجام گرفت به نحوی که برای آبادانی یک جریب زمین در طرح نخست بیست هزار افغانی و در طرح دوم چهل هزار افغانی به مصرف رسید، در حالی که در بخش‌های دیگری از افغانستان و از جمله در ولایت قطنن با صرف ده هزار افغانی امکان آبادانی و بهره برداری بیشتر به راحتی امکان پذیر بوده و می‌توانست به اقتصاد ملی توان ببخشد.

با اینکه توجه به بخش جاده سازی و حمل و نقل از جهات مختلف ضروری به نظر می‌رسید، ولی چنان که اشاره داشتیم، در اجرای برنامه، اعتبارهای به مصرف رسیده در این بخش از چهارده درصد پیش بینی شده فزونی گرفت. نکته قابل ذکر در زمینه توسعه شبکه راههای ارتباطی افغانستان در این دوران آنکه، شورویها در خصوص انتخاب این مسیرها نقش داشتند و بر آن بودند تا شبکه مزبور در فرصت‌های لازم بتواند پاسخگوی نیازهای آنها بویژه از نظر نظامی و جابجائی نیرو باشد. یکی از مهم‌ترین طرح‌های جاده سازی مزبور جاده ایست که کابل را به قزل قلعه در کنار آمو دریا می‌پیوندد. این همان جاده ایست که

تونل معروف و پرآوازه «سالنگ» در مسیر آن قرار دارد. شخصیت معتبر و صاحب نظری به من گفت که در یک میهمانی وزارت خارجه شوروی، دوستانه از یک مقام مهم وزارت خارجه پرسیده می‌شود که چرا این هزینه گزاف را صرف شکافتن دل هندوکش می‌کنید؟ او با لبخندی پرمعنی می‌گوید در آینده این ما هستیم که از این مسیر بهره خواهیم گرفت و از آن خواهیم گذشت. این گفته چند سال بعد با سرازیر شدن ستونهای نظامی شوروی از همین جاده و گذر از همین تونل جامعه عمل پوشید. روسها می‌پنداشتند همچنان که به راحتی از جاده‌ها می‌گذرند، قادر خواهند بود بر سراسر افغانستان دست یابند، غافل از آن که با عبور از تونل سالنگ، با سد حماسه سازانی به رهبری قهرمانی از دره پنجشیر روبرو می‌شوند، سرانجام به زانو درمی‌آیند و ناگزیر می‌گردند سرافکنده آن سرزمین را ترک گویند.

برنامه پنج ساله اول در عین کاستی‌ها و ناکام بودنش در کل، در زمینه صنعت با ایجاد چند کارخانه برق، سیمان، نساجی، تولید کود شیمیائی و افزایش استخراج زغال سنگ یک گام به جلو محسوب می‌شد. از سوی دیگر، با تأسیس چند بانک و انجام معاملات پولی به جای مبادله جنس با جنس در سطحی گسترده تر نسبت به گذشته، تغییراتی پدیدار گشت که از جمله می‌توان به رشد گروه فعال و کارچرخان جامعه مرکب از کارمندان دولت و صاحبان تخصص، زمینداران متوسط، صنعتگران و صاحبان صنایع کوچک اشاره کرد. ولی این گروه با تمام علاقه‌ای که به توسعه فعالیت‌های تولیدی و بازرگانی ابراز می‌داشتند، چون بخش عمده شهرنشینان آنها را تاجیک‌ها تشکیل می‌دادند، حکومت فرصت لازم را در اختیارشان قرار نمی‌داد و با برخورد‌های خشن و سلطه‌گرانه از پیدایش جریانی که بتواند از تمامی توانائیهای جامعه در کار تولید و آبادانی بهره جوید جلوگیری به عمل می‌آورد.

در پایان این بحث باید اشاره کنیم که سیاست تنش آفرین حکومت و ادامه رودرونی با پاکستان، گذشته از آنکه بخشی از درآمد ملی را صرف افزایش نیروهای نظامی و خرید سلاح‌های روسی می‌ساخت، از نظر فعالیت‌های بازرگانی نیز مشکلاتی به وجود آورده بود. زیرا حکومت افغانستان با همه درگیریهای بنیادینی که با پاکستان داشت از قراردادهائی برای واردات و صادرات خود از مسیر پاکستان بهره می‌جست. دولتمردان افغان که عمدتاً از پشتونها بودند، ترجیح می‌دادند از مسیر کوتاهتر ایران برای دستیابی به دریای آزاد بهره بگیرند، زیرا نگران آن بودند که تاجیک‌ها و اکثریت فارس‌زبانان افغانستان بر اثر دادوستد و رفت و آمدهای گسترده به پشتگرمی ایران در برابر فشارهای قومگرایانه حاکمان دست به واکنش بزنند؛ غافل از اینکه بر قدرت نشستگان ایران آنروز چنان در بند روابط با غرب بودند که کوچکترین توجهی به افغانستان نداشتند و حتی نتوانستند حضور آرام ولی با برنامه شوروی را چنان که باید حس کنند و در برابر آن روابطشان را با افغانستان گرمی ببخشند و با دادن یاریهای اقتصادی که در توان ایران بود، از موضع گیریهای خشن بر ضد ایران، از جمله

از دوران شاه محمودخان برداشته شده بود سرعت بخشید. روسها همین که داودخان به صدارت رسید اعتباری برابر سه و نیم میلیون دلار برای ایجاد سیلو و کارخانه نان پزی و آسفالت خیابانهای کابل در اختیار او گذاردند و این اقدام توجه داودخان را به شدت به آنها جلب کرد. (ایران در آن زمان به راحتی می توانست خیلی بیش از این میزان به افغانستان یاری بدهد و از سلطه روسها در آنجا بکاهد).

در سال ۱۹۵۵ خروشچف و رئیس جمهور شوروی از افغانستان دیدار کردند. در اوت ۱۹۵۶ موافقتنامه خرید اسلحه از شوروی و چکسلاواکی از جانب محمد داودخان اعلام شد. در پی آن، روابط بسیار نزدیکی برقرار گردید. گروه گروه جوانان برای تحصیل بویژه در زمینه های نظامی به مسکو اعزام شدند (بخش عمده ای از همین افراد بودند که در کودتاهای ۱۹۷۳ و ۱۹۷۸ نقش آفرین شدند). مقامهای بالای حکومت و کادرهای متوسط، هنرمندان، نویسندگان، دانشگاهیان و خلاصه هر کس که وضع مناسبی داشت برای سیاحت به شوروی می رفت و با گشاده روئی مورد استقبال قرار می گرفت. روسها بخش عمده ای از دولتمردان و کارچرخانان و کادرهای افغانستان را معتاد به سفر و بازدید از مسکو ساخته بودند. بنا به نوشته فرهنگ: «... رجال دولتی افغانستان در برابر خطر همه جانبه آن کشور تحذیر شده، درحالی که اکثر ایشان از نظر عقیده با کمونیزم مخالف بودند، درعمل کورکورانه به تطبیق نقشه های شوروی در افغانستان می کوشیدند.»^۶ در عین حال داودخان کوشش داشت تا با نزدیکی به روسها، آمریکا را وادار به نزدیکی با افغانستان و پرداخت وام کند ولی آمریکا تمایلی به دست برداشتن از حمایت از پاکستان نداشت.

پایان کار داودخان:

داودخان با پایان بردن دوران پنج ساله برنامه اول، خودرا برای تهیه برنامه دوم آماده ساخت. در این زمان یعنی آغاز سال ۱۹۶۲ جریان درگیریهای افغانستان و پاکستان که مدتی بود فروکش کرده بود، باردیگر رو به گرمی گذارد و می رفت تا بار دیگر به رودروئی شدید بینجامد. در این وقت محمدرضاشاه کوشید میان دو دولت میانجیگری کند و داودخان امید داشت که اقدامات او به گونه ای باشد که پس از سالها درگیری و آشفتگی به نحوی آبرومندانه ماجرا فیصله یابد؛ زیرا از مدتی پیش متوجه شده بود که جمعی از نزدیکان شاه زمزمه هایی آغاز کرده اند و به سیاست رودروئی بی نتیجه او با پاکستان معترض هستند و معتقدند که ادامه این وضع موجبات وابستگی بیشتر کشوررا به شوروی فراهم می آورد. همچنین خلق و خوی تند و استبدادی داودخان که کسی را جرأت اظهار عقیده در برابرش نبود، بسیاری را از او ناراضی کرده بود. از این رو سردار عبدالولی خان فرمانده نیروهای مرکز که داماد شاه بود، هسته مخالفان داودخان را شکل بخشید. زمانی که شاه ایران در کار میانجیگری خود به نتیجه لازم نرسید، موج موضع گیری در برابر

درباره آب هیرمند که داستانی مفصل دارد، جلوگیری به عمل آورند. باری، داودخان که رمز بر سر قدرت ماندن خودرا در گرم نگهداشتن تنوررویاوویی با پاکستان بر سر پشتونستان می دانست، در سال ۱۹۶۱ خود را درگیر ماجراهائی ساخت که منجر به گذشتن نیروهای افغانستان از مرز و سپس هجوم نیروهای قبایلی پاکستان (که تا کنار رودخانه «کنر» پیش آمدند) گشت.

کشمکشها ادامه یافت تا اینکه پاکستان دستور بستن کنسولگریها و نمایندگی های بازرگانی افغانستان در پشاور و کویته را صادر کرد. داودخان در برابر اولتیماتومی صادر نمود و چون پاکستان بدان توجهی نکرد در سوم سپتامبر همان سال افغانستان مرز خودرا با پاکستان بست و سپس مناسبات سیاسی خودرا با آن قطع کرد. به این ترتیب دولت افغانستان به دست خویش تنها راه ارتباطی بازرگانی خودرا قطع کرد، بدون آنکه از این اقدام سودی ببرد. مهم ترین ضربه در برخوردهای افغانستان و پاکستان متوجه بازرگانان و بخش خصوصی و تولیدکنندگان خرده پا گشت که برخی از محصولات دامی و کشاورزی خودرا از آن راه صادر می کردند.

برنده اصلی در این ماجرا شوروی بود که از فرصت بهره جست و وقتی افغانستان را در تنگنا دید با انجام يك حرکت نمایشی هواپیماهای خود را برای خرید میوه های آماده صدور افغانستان به کابل و قندهار فرستاد و توجه مردم نگران آن سامان را به خود معطوف ساخت و نشان داد که در بزنگاه آماده یاری دادن است.^۷ نابخردی دولت ایران در این ماجرا و یاری نکردن کابل را باید عامل دیگری در ادامه یافتن روابط سرد ایران و افغانستان به شمار آورد؛ ضربه ای که مورد علاقه حکمرانان افغانستان بود. اگر ایران هوشمندانه از راه زمین و هوا قصد یاری رساندن داشت دولت افغانستان در آن شرایط و تنگنا امکان مخالفت درخود نمی دید و در نتیجه باشندگان افغانستان از هر قوم و گروهی در برابر این یاری به وجد می آمدند و خاطره های برادری و همبستگی های دیرین در ذهنشان زنده می گشت.

داودخان گشاینده راه سلطه شوروی:

داودخان با توجه به روحیه خودخواهانه و دیکتاتورمآبش از يك سو و شتابش برای ایجاد دگرگونی به منظور تثبیت موقعیت و کسب قدرت قطعی از سوی دیگر پس از سرخوردگی از آمریکا و غرب در جریان رودروئی با پاکستان، هرچه بیشتر خود را به روسها نزدیک ساخت. اتحاد شوروی نیز که می کوشید در تمامی کشورهای جهان سوم جای پائی داشته باشد، با توجه به موقعیت حساس افغانستان در پیوند با سرزمین های آسیائی خود از يك سو و چین و ایران از سوی دیگر، از وضعی که پیش آمده بود بهره جست و به گونه ای فزاینده گامهایی را که

پذیرفت. محمد داودخان که بر تنظیم برنامه رشد اقتصادی تکیه داشت، خود را ناگزیر دید از تحصیل کردگان خارج بهره گیرد. از این رو دکتر محمد یوسف را به وزارت معادن و صنایع گمارد و او کوشید تا در راه ایجاد برخی صنایع مصرفی گام‌هایی بردارد. او یک کارشناس و به اعتباری یک تکنوکرات بود، به همین دلیل همکاران خود را از میان این جمع برگزید؛ جمعی که موضع‌گیری تندی نسبت به شاه و چهره‌های صاحب قدرت خاندان شاهی نداشتند ولی معتقد به لزوم دگرگونی‌هایی در ساختار حکومت در جهت جلب حمایت مردم و مشارکت دادن آنها بودند. مشکل دکتر محمد یوسف آن بود که از یک خاندان معتبر و سرشناس برخاسته بود. از این رو چنان که باید حرفش در برابر سرداران و اشراف دریاری و توده مردم زیر نفوذ قدرتمندان مؤثر نبود. حتی در آغاز کار اعلامیه‌هایی به مخالفت با او انتشار یافت که در آنها خاندان او را «اجنبی» و بیگانه قلمداد کرده بودند زیرا خاندان او ریشه تاجیک داشت.

دکتر محمد یوسف و همکارانش می‌خواستند با حمایت شاه، راه مشکل سوق دادن حکومت به سوی یک حکومت پارلمانی و جامعه بازاری به‌پیمایند؛ با این تفاوت که برخی از جمله خود او معتقد به اقدام‌های سریع بودند و برخی دیگر به حرکت کندتر اعتقاد داشتند. محمد یوسف ناگزیر بود در برنامه کاری خود ضمن توجه به مسئله پشتونستان چنان سخن بگوید که راه رسیدن به تفاهم باز بماند. او اساس کار را بر تغییر ساختار قرار داد و با توجه به تجربه گذشته روی مشارکت بخش خصوصی در کار سرمایه‌گذاری در زمینه صنعت تأکید داشت.

محمد یوسف در آغاز کار یک هیأت هفت نفری به ریاست وزیر دادگستری را به شاه پیشنهاد و با موافقت او مأمور تهیه پیش‌نویس قانون اساسی جدید کرد؛ کاری که توجه همگان بویژه گروه تحصیل‌کردگان جامعه را جلب نمود. از آنجا که ماجرای پرنج‌جال پشتونستان و عوارض ناگوار آن بردوش دولت فشار زیادی وارد می‌ساخت، کابینه محمد یوسف از اقدام ایران که همچنان به تلاش‌های میانجیگرانه ادامه می‌داد استقبال کرد و هیأتی را به ریاست سید قاسم رشتیا وزیر مطبوعات به تهران فرستاد و مذاکره میان آن گروه و هیأت پاکستانی به ریاست ذوالفقار علی بوتو وزیر خارجه، زیر نظارت محمدرضا شاه آغاز گردید. در مدت به نسبت کوتاهی مذاکرات به ثمر نشست و موافقتنامه‌ای امضاء گردید که به موجب آن روابط سیاسی میان دو کشور برقرار و فعالیت‌های بازرگانی و استفاده از جاده‌های ترانزیتی از سر گرفته شد. با اینکه در این موافقتنامه درباره اصل اختلاف توافقی صورت نگرفت و افغانستان به خواسته‌های ارضی خود دست نیافت ولی آنچه درباره اش موافقت شد گام بلندی بود که فشار را از روی دوش دولت برای پرداختن به کارهای بنیادی داخلی برداشت و تا حدی جو تشنج را کاهش داد.

داودخان فزونی گرفت. صدراعظم برای حفظ مقام و ماندن بر اریکه قدرت نیرنگی به کار بست و پیشنهاد کرد برای رفع مشکلات فراوان کشور بار دیگر به شیوه دموکراسی که در چند سال اول حکومت شاه محمودخان در کشور برقرار بود بازگشت شود، باشد که بتوان آرامشی به وجود آورد و مردم را به مشارکت واداشت. داودخان به خواست شاه طرح مزبور را به صورت نوشته عرضه کرد ولی این پیشنهاد که سالها بعد خود او مفادش را اعلام کرد، با جوی که به وجود آمده بود نمی‌توانست چاره‌ساز باشد؛ زیرا اصل بر این بود که باید داودخان اریکه قدرت را ترک گوید. به همین دلیل است که جمعی معتقدند در زمان برگزیده شدن او به صدراعظمی، قرار او با شاه و اطرافیان نزدیک آن بوده که فقط در یک دوره پنج‌ساله بر قدرت بماند و بعد کنار برود. او با پنج سال تأخیر و در پی چانه‌زنی‌ها سرانجام ناگزیر گشت صندلی صدارت را ترک گوید و با خویشتن‌داری، خود را آماده کسب قدرت اصلی یعنی ریاست جمهوری سازد.

تغییر قانون اساسی و دگرگونی در ساختار کشور؛ استقرار نظام مشروطه:

چنان که گفته شد، دست کم از یکسال پیش از استعفای داودخان، شخص شاه و نزدیکان او بر آن بودند تا دست به دگرگونی‌هایی زده شود تا از بروز بحران‌هایی شدید که نشانه‌های آن را در جای جای شاهد بودند جلوگیری به عمل آید. محمد ظاهر شاه که دیگر سن و سالی پیدا کرده بود، از یک سو برای آنکه از زیر سلطه عموها و عموزاده‌ها بیرون آید و قدرت تصمیم‌گیری بیشتری پیدا کند، و از سوی دیگر به دلیل یأس و بدبینی که در جامعه نسبت به حکومت یکپارچه خاندان شاهی پیش آمده بود، با وجود موضع‌گیری‌هایی که از آن آگاه بود، با مشورت برخی نزدیکان بر آن شد تا دست به سنت شکنی بزند و فردی خارج از خاندان شاهی را به صدراعظمی برگزیند. از آنجا که داودخان تازه کرسی صدارت را ترک گفته بود و بر آن بود که زمینه‌های کسب قدرت را با برنامه‌های حساب‌شده فراهم آورد، نگرانی از واکنش او در بین نبود، ولی شاه ولی خان و پسرش سردار عبدالولی بودند که به اعتبار سابقه، صدارت را حق خویش می‌دانستند. در اینجا رقابت داودخان با آنان به یاری شاه آمد و او توانست موافقت شاه ولی خان را نیز جلب کند. نخست این سمت را به دکتر عبدالظاهر پیشنهاد کرد ولی او جرأت پا پیش گذاردن در خود نمی‌دید. از این رو دکتر محمد یوسف مورد توجه قرار گرفت.

دکتر محمد یوسف برخلاف صدراعظم‌های قبلی در یک خاندان عادی شهر کابل چشم به جهان گشوده بود. پدرش کارمند دولت بود و او بعد از گرفتن دیپلم، پیش از جنگ دوم جهانی برای ادامه تحصیل عازم آلمان گشت و موفق به دریافت عنوان دکترای فیزیک شد. در بازگشت به شغل معلمی پرداخت و در وزارت معارف مسئولیت‌هایی

کنند.

شاه با اینکه رابطه‌ای بسیار سرد با سردار داودخان و سردار محمد نعیم داشت، صلاح نمی‌دید آنان را بکلی نادیده انگارد. از سوی دیگر، دولت و شاه آگاه بودند که آن دو مرد قدرتمند نسبت به بخش‌هایی از پیش‌نویس به شدت معترض هستند. از این رو شاه پیشنهاد کرد پیش‌نویس را برای اظهارنظر در اختیارشان قرار دهند.

آنان پیش‌نویس را بررسی و درباره‌ی دواصل عمده، یکی موضع‌گیری در خصوص محدود کردن شدید اعضای خاندان شاهی برای کسب سمت‌های بالا از جمله صدراعظمی کشور، و دیگری مخالفت با دادن آزادیهای شخصی به افراد کشور، اظهارنظر کردند. کمیته با شهادت فراوان پس از بررسی موضوع به این نتیجه رسید که: «تعدیلات مندرج در آن با روحیه‌ی مشروطیت که مسوده‌ی کمیته بر آن متکی بود، سازگار نیست.» با اینکه شاه تمایل داشت به گونه‌ای تغییراتی دراصل بیست و چهار که دسترسی به قدرت را برای اعضای خاندان شاهی منتفی ساخته بود صورت گیرد و تا حدی آنها را اراضی سازد، ولی کمیته و صدراعظم زیر بار نرفتند و شاه ناچار نظرشان را تأیید کرد و نتیجه آن شد که بکلی رابطه‌ی او با سرداران قطع شود؛ جریانی که می‌توان آن را عامل اساسی کودتای بعدی داودخان و گرفتن انتقام به شمار آورد.

پیش‌نویس قانون اساسی در آغاز سال ۱۹۶۴ به تصویب هیأت وزیران رسید و در نهایت هوشمندی، شیوه‌ی معقولی برای بررسی و تصویب نهائی آن برگزیده شد؛ به این ترتیب که نخست یک هیأت ۲۸ نفره مرکب از نویسندگان، استادان دانشگاه و معلمان، کارمندان دولت، سرمایه‌داران، شخصیت‌های مذهبی (از پشتونها ۱۵ نفر، تاجیک‌ها ۱۰ نفر، هزاره یک نفر، قزلباش یک نفر) برگزیده شدند و مدت دو ماه پیش‌نویس را بررسی کردند. آنچه در مجمع مزبور و سپس لویه جرگه بزرگ که در حکم مجلس مؤسسان بود بطور اساسی مورد اختلاف قرار داشت به چهار مورد عمده زیر مربوط می‌گشت که در مجموع تلاشی بود برای حفظ سُلطه و موقعیت گروه‌هایی که حاضر به از دست دادن آن و تمکین از حکومت قانون و حاکمیت ملت نبودند. به گونه فشرده موارد مزبور عبارت بود از:

- ۱- برداشتن قیدهای آورده شده در ماده بیست و چهار درباره‌ی اعضای خاندان شاهی که آنان را از رسیدن به قدرت یک‌ه‌تازانه قبلی بازمی‌داشت؛
- ۲- حذف ماده‌ای که زبان دری را در همه زمین‌ها چون گذشته رسمیت می‌بخشید؛
- ۳- موضع‌گیری شدید علمای مذهب حنفی که بر سُلطه فقه حنفی بر تمامی زمین‌های حیات کشور پامی فشرده و چون گذشته می‌خواستند کار قضا و دادگستری یکسره در حوزه مسئولیت آنها باقی بماند؛
- ۴- مخالفت گروهی کوچک از صاحبان سرمایه و بخش خصوصی، با حضور گسترده دولت در فعالیت‌های اقتصادی.

موضع‌گیری داودخان در برابر دولت:

دکتر محمد یوسف تصمیم گرفت زندانیان سیاسی بسیاری را که در دوران شاه محمودخان و داودخان به زندانها فرستاده شده بودند آزاد کند و از آنجا که می‌خواست اساس کار قانونی را در جامعه استوار سازد، هیأتی را مأمور رسیدگی به پرونده‌های آنان کرد. این اقدام، داودخان و یاران او را دچار وحشت کرد زیرا نگران انتشار نتایج کار بودند. از این رو سید عبدالله خان وزیر کشور که از یاران داودخان بود، زمانی که مخالفت‌هایش به جایی نرسید، استعفا کرد و در پی آن محمد داودخان به شدت به مقاومت برخاست و نه تنها با صدراعظم که با شاه نیز رابطه‌اش را قطع کرد و از یارانش خواست کابینه را ترک گویند.

در نتیجه، وزیر مالیه عبدالله ملکیار و وزیر معارف علی احمد پوپل از کابینه خارج شدند، برای صدراعظم که در آغاز کار صلاح در آن دیده بود تا با وارد کردن سه وزیر از یاران او، کابینه را از تنش دور دارد، فرصتی بود تا کابینه را یکدست‌تر کند. لذا دکتر عبدالقیوم به وزارت داخله، رشتیا به وزارت مالیه، دکتر محمد انس به وزارت معارف و محمدحسین مساء به وزارت مخابرات برگزیده شدند. این تغییرات خشم سردار داودخان و طرفدارانش را که طیفی از وابستگان خاندان شاهی گرفته تا کمونیست‌ها و برتری جویان پشتون را تشکیل می‌داد برانگیخت و حمله‌ها و تبلیغات گسترده‌ای را آغاز کردند. آنان اتهاماتی گوناگون به دولت وارد می‌ساختند و در عین حال می‌کوشیدند از دوران ناموفق حکومت داودخان به نیکی و سازندگی یاد کنند. شجاعت و موقع‌شناسی صدراعظم سبب شد که به جای کوتاه آمدن به سرعت برنامه اصلی یعنی تهیه پیش‌نویس قانون اساسی برای استقرار حاکمیت ملی در چارچوب یک مشروطه پارلمانی را دنبال کند. چنان که گفته شد، کمیسیون هفت نفره پیشنهادی او از سوی شاه تأیید گشت. از آنجا که کار این کمیسیون از اهمیت خاصی برخوردار بود به ذکر نام اعضای آن می‌پردازیم: سید شمس‌الدین مجروح وزیر عدلیه از پشتونها به عنوان رئیس - سید قاسم رشتیا از سادات وزیر مطبوعات - دکتر میرنجم‌الدین انصاری از تاجیکان - دکتر عبدالصمد حامد از پشتونان - محمد موسی شفیق از پشتونها - حمیدالله علی و میرمحمد صدیق فرهنگ از تاجیکان. تعادل در کمیسیون تا حد لازم رعایت شده بود تا برتری خواهان پشتون نتوانند با اساس کار به مخالفت برخیزند.

کمیته تهیه پیش‌نویس بعد از چند جلسه، صلاح در آن دید که از یک کارشناس حقوق اساسی برای مشاوره دعوت کند که سرانجام «لونی فوزیر» فرانسوی آشنا به حقوق اسلامی و کسی که در تهیه قانون اساسی مراکش شرکت کرده بود انتخاب شد و در طول یک سال کار کمیته، در مجموع مدت دو ماه با هیأت در دو مرحله همکاری کرد. اعضای کمیته پس از یک سال کار جدی، توانستند طرح نهائی را تهیه

امور دولتی کوتاه می‌کرد، مصونیت فردی و آزادی‌های بنیادی مردم را تضمین می‌نمود و با خارج ساختن دو قوهٔ تقنینی و قضایی از زیر سلطهٔ قوهٔ اجرائیه، اصل تفکیک قوا را که شرط اساسی حکومت قانون می‌باشد، تأمین می‌کرد. نظر به این دلایل می‌توان گفت که قانون مذکور گام نخستین و ضروری در راه تحویل صلح‌آمیز نظام خودکامه به نظام مشروطه بود که نیم قرن پیش از آن از جانب روشنفکران کشور عنوان شده و چند نسل از آزادیخواهان در راه نیل به آن به مبارزه پرداخته بودند.»^۷

این که سخن دربارهٔ تدوین و مراحل بررسی و تصویب قانون اساسی کمی به درازا کشید، به این دلیل است که نشان دهیم جامعهٔ افغانستان در بیش از سه دههٔ پیش، از رشد لازم برای سامان دادن به مشکلات بنیادین خود در چارچوب یک روش آزادیخواهانه و انجام انتخابات برخوردار بوده و عمدهٔ باشندگان آن خودخواسته برای قرار دادن کشور در مسیری قانونمند و مبتنی بر خواسته‌های ملت شرکت کرده‌اند؛ پدیده‌ای که یک بار دیگر در سال ۱۳۷۳ در پی کوشش‌های دولت استاد ربانی و شخصیت قدرتمند منطقه غرب، اسماعیل خان، در هرات به مرحله اجرا درآمد. در ۲۹ تیرماه ۱۳۷۳ بر اثر تلاش‌های چندین ماههٔ اسماعیل خان «نشست هرات» با حضور چشم‌گیر نمایندگان مردم افغانستان از ولایات مختلف و در حدود ۱۵۰ نماینده و شخصیت از خارج کشور در تالار بزرگ هرات گشایش یافت. طی چند روز گفت‌وگو و شنودهای پر حرارت و موضع‌گیریها، اظهارنظرهای بسیاری در آن نشست عنوان گشت. حمله‌ها صورت گرفت و پاسخ‌ها داده شد و سرانجام توفیق تنظیم و صدور قطعنامه به دست آمد. این

نشست زنگ خطری بود برای کسانی که نمی‌خواستند افغانستان روی آرامش ببیند و بر آن بودند تا همیشه سخنشان از لوله تفنگ بیرون آید. از این رو توطئه‌گران خارجی و عوامل وابسته به آنها در داخل و جماعتی که نگران سود و موقع خویش بودند، اجازه ندادند تصمیم‌های گرفته شده در آن نشست در جو تفاهم و همدلی به مورد اجرا گذاشته شود و با استقرار یک حکومت ملی برگزیده مردم و تنظیم قانون اساسی، به دوران نابسامانی و جنگ و خون‌ریزی و برادرکشی پایان داده شود.

نکته قابل ذکر در مورد شرکت کنندگان در این نشست عبارتست از حضور مردی که بنیانگذار نخستین قانون اساسی مشروطه پارلمانی افغانستان است. آری دکتر محمد یوسف که در این بخش سخن از دوران صدارت اوست، با موهای سپید و چهره‌ای شکسته در نشست کابل شرکت کرده بود. او پس از سالیان دراز برای حضور در جمع هموطنانش به افغانستان بازگشته بود و در سخنانی کوتاه از همگان خواست تا به جنگ و خونریزی پایان دهند و اسلحه بر زمین بگذارند و با صداقت از این «اجتماع بزرگ و با عظمت» برای سامان دادن به کشور بهره بگیرند.

با نگاهی به موارد اختلاف، درمی‌یابیم که اساس مخالفت‌ها بر عامل قدرت طلبی صاحب‌قدرتان پشتون استوار بوده است. آنها از اینکه بر اساس قانون جدید همهٔ اقوام بتوانند در قالب یک ملت، با فرستادن نماینده به مجلس بر سر نوشت خویش و کشور مسلط شوند و از آزادیهای برحق بهره‌مند گردند، به شدت نگران بودند. آنها از زمان استقرار حکومت‌ها و امیرنشین‌ها در بخش‌های مختلف افغانستان، قوم پشتون و روحانیون وابسته به آن را در موضع قدرت و آقائی دیده بودند و سود خویش را در تمکین بی‌چون و چرای همهٔ اقوام و باشندگان از خود می‌دانستند. دولتمردان پشتون حکومت و تمامی سمت‌های بالا را از آن خود می‌دانستند و رهبران روحانی حنفی حاضر نبودند برای جامعهٔ شیعه و اسماعیلیهٔ افغانستان که دست کم بیش از ۳۰ درصد مردم را تشکیل می‌دادند حقی قائل شوند.

تدابیری که برای ترکیب مجلس مؤسسان یا لویه جرگهٔ بزرگ اندیشیده شد، از آن جهت که توفیق یافتند جمعی پر شمار را برای بررسی قانون اساسی با توجه به حساسیت‌های شدیدی که نسبت به آن وجود داشت در یک جا گرد آورند، گام بلندی به سوی رشد اجتماعی جامعه و برقراری گفت‌وگو و شنود میان افراد ملت، تحمل اقلیت از سوی اکثریت و گردن نهادن به رأی اکثریت بود. لویه جرگه با شرکت چهارصد و پنجاه و چهار نفر و از جمله برای نخستین بار چند زن در ۱۸ سنبلهٔ سال ۱۳۴۳ خورشیدی (۱۹۶۴ میلادی) بوسیلهٔ شاه در عمارت سلامخانه گشایش یافت و در روز ۲۹ سنبله پس از ۱۲ روز گفتگوهای طولانی و رودرروئی‌ها و انجام برخی تعدیلات ناچیز، با حفظ بیشتر هدفهای اصلی به تصویب رسید و ده روز بعد شاه آن را توشیح کرد و قطعیت بخشید.

ارزیابی:

میرمحمد صدیق فرهنگ که خود جزو هیأت هفت نفرهٔ تهیه‌کنندهٔ پیش‌نویس بوده و تا انجام کار آن را دنبال می‌کرده است، قانون اساسی جدید را چنین ارزیابی می‌کند: «قانون اساسی سال ۱۳۴۳ افغانستان که یک نفر افغانستان‌شناس آمریکایی آن را بهترین قانون اساسی در کشورهای اسلامی خوانده است، در مقایسه با قانونهای اساسی کشورهای دارای نظام دموکراسی پیشرفته مثل آمریکا و کشورهای اروپای غربی و حتی جاپان و هندوستان در شرق، قانون دموکراتیک کامل‌العیار نبود، زیرا از یک سو تشکیل احزاب سیاسی و بالنتیجهٔ فعالیت سیاسی مناقض ارزشهای قانون اساسی را که دین اسلام، پادشاهی مشروطه و آزادیهای فردی باشد، ممنوع می‌ساخت (مادهٔ ۳۲) و از دیگر سو به پادشاه در پاره‌ای موارد صلاحیتهایی می‌داد که در کشورهای مشروطهٔ غربی به ایشان داده نشده است، معذالک قانون مذکور به تناسب قانونهای قبلی افغانستان و نسبت به قانونهای اساسی سایر کشورهای در راه رشد، از جمله همسایگان افغانستان، ایران و پاکستان، گامی بزرگ به سوی دموکراسی بود، زیرا که اختیارات گستردهٔ پادشاه را محدود ساخته، دست خانوادهٔ شاهی را از مداخله در

